

رویاهای مشرقی

بورخس در هزارتوی هزارویک شب

عیسی مخلوف

برگردان: م. مؤید



فرهنگ ایلینا

سرشناسنامه: مخلوفه عیسی، ۱۹۵۵-م.

Makhlouf, Issa, 1955-

عنوان قرارداد: الاحلام المشرقیه: بورخس فی متاهات «الف لیله و لیله»، فارسی

عنوان و پدیدآور: رویاهای مشرقی: بورخس در هزار توی هزار و یک شب/

عیسی مخلوف؛ برگردان: م. مؤید

مشخصات نشر: رشت، فرهنگ‌ایلیا، ۱۴۰۲. مشخصات ظاهری: ۹۵ ص.

شابک: ۵ - ۸۲۶ - ۱۹۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸

عنوان دیگر: بورخس در هزار توی هزار و یک شب.

موضوع: شعر عربی - قرن ۲۱م.

Arabic poetry -- 21st century

شلسه افروده: مؤید، م. ۱۳۲۲ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PJA ۴۹۶۴

رده‌بندی دیویی: ۷۱۶ / ۸۹۲ شماره کتابخانه ملی: ۹۴۸۳۵۲۹

چاپ نخست: زمستان ۱۴۰۲

روایه‌های مشرقی

بورخس در هزار توی هزار و یک شب

عیسی مخلوف

برگردان: م. مؤید

چاپ دوم: پاییز ۱۴۰۳

شمارگان: سیصد نسخه

شماره نشر: ۹۳۰

نسخه‌برداری و آماده‌سازی: کارگاه نشر فرهنگ‌ایلیا

نشر فرهنگ‌ایلیا؛ رشت، خیابان آزادگان، جنب دبیرستان بهشتی، خیابان صفایی

تلفن: ۳۳۳۴ ۴۷۳۳ ۴۷۳۲ ۳۳۳۴-۰۱۳

www.farhangeilia.ir

nashre.farhange.ilia

nashreilia@yahoo.com

NFilia

همه‌ی حقوق نشر این کتاب محفوظ است.

«ما عالَمنا و ما الحیاة؟»

حُلْم، وَهَم، سَراب، خطوة ناقصة...»^۱

عمر الخیتام

www.ketab.ir

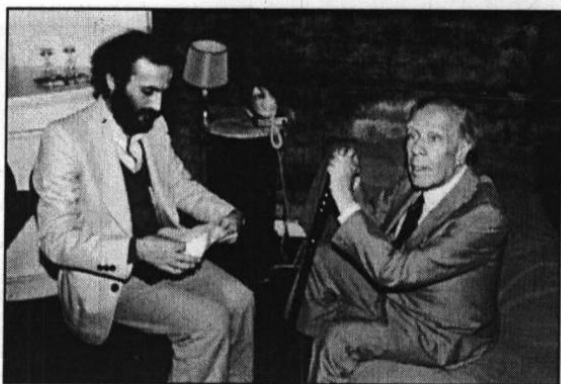
۱. کاوش برای یافتن رباعی عُمَر خیتام از پایه بیهوده بود
بی‌گمان بورخس آن را از ترجمه پدرش و او از ترجمه انگلیسی فیتز جرالده آورد
و فیتز جرالده خود می‌گوید:

اشعار اصلی را درهم کوبیده و از چند رباعی مستقل
یک شعر انگلیسی واحد به وجود آورده است
- از آن‌ها سرودی ایبکوری چون موزانیک پرنقش و نگاری
که در باغی ایرانی به استادی طراحی شده است ساخته‌ام.

فهرست

۱۳	عیسی مخلوف می‌نگارد
۲۱	گل سرخ لامتناهی
۲۳	سطرهایی در امکانم بود بنویسم
۲۳	و گم کنم آن‌ها را حدود سال ۱۹۲۲
۲۵	استعاره‌های هزار و یک شب
۳۰	انتحاری
۳۱	شاعر شرقی
۳۲	ملک باز پس گرفته شده
۳۴	هنر شعری
۳۷	ببری از طلا
۳۹	دکارت
۵۷	آینه
۴۱	شماره
۴۳	هفده هایکو
۵۸	ماه
۵۹	دریا
۶۱	غیاب
۶۳	مرد کور
۶۵	الحمرا
۶۷	کتاب‌هایم
۶۸	شنبه‌ها
۷۰	سفر جامعه، ۱، ۹
۷۲	زمانی برای آفتاب‌گیری

۷۷	 غرب
۷۸	 مرد سوم
۸۰	 یک رؤیا
۸۱	 بخش‌هایی از لوح گلین
۸۱	 رمزهای آن را ادموند بیشوب گشود سال ۱۸۶۷
۸۲	 صحرا
۸۳	 تکوین، ۸، ۱۷
۸۴	 میگوئل دِ سروانتس
۸۵	 باغچه
۸۷	 سبب‌ها
۸۹	 عزلت‌نشینی
۹۰	 آن دو شاه و آن دو هزارتو



عیسی مخلوف متولد ۳۰ نوامبر ۱۹۵۴ نویسنده، منتقد هنری و شاعر لبنانی است که در پاریس زندگی می‌کند. او دکترای انسان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی از سوربن فرانسه را دارد. همچنین ریاست بخش خبوی رادیو اورینت در پاریس و سمت مشاور ویژه سازمان ملل در امور فرهنگی در کلان‌امه اوست. وی متون ادبی بسیاری را از زبان فرانسه و اسپانیایی به عربی برگردانده است. در بین آثار او می‌توان به «ستاره‌ای که در برابر مرگ باز ایستاد»، «شهر در آسمان»، «آنچه باقی خواهد ماند»، «نامه‌ای به دو خواهر»، «سیب بهشتی: تأملی در باب فرهنگ معاصر» و «روایاهای خاورنشینان (شرقی): بورخس در هزارتوی هزارویک‌شب» اشاره کرد که مقاله‌ای در باب آثار بورخس است؛ کتابی به زبان عربی که دوستی مخلوف با بورخس در آن منعکس شده است. برخی از آثار او به زبان فرانسوی، انگلیسی، اسپانیایی، آلمانی و ژاپنی ترجمه شده‌اند. او در سال ۲۰۰۹ جایزه مکس جیکوب را برای نگارش «نامه‌ای به دو خواهر» به دست آورد.

عیسی مخلوف می نگارد

برای نخستین بار که بورخس را دیدم در ژوئن ۱۹۸۰ از هشتاد سالگی گذشته بود. این دیدار در آرژانتین روی نداد و نه در شهری دیگر از شهرهای آمریکای لاتین در پاریس بود. شهری همانند او در رنگ و بوی جهانیش در هتل «هتل» نزدیکی های موزه «لوور».

دست راست او کتابخانه شرقی و در چپش «هنرکده هنرهای زیبا».

در همین هتل اسکار وایلد واپسین سال های زندگیش را گذراند و بورخس در نه سالگی کتاب «شاهزاده خوشبخت» وایلد را ترجمه کرد و در روزنامه «ال پانیس» به چاپ رسید که گمان برده می شد مترجم پدر بورخس است. همو که پیش از این برای نخستین بار «رباعیات عمر خیام» را به زبان اسپانیولی بازگردانده بود.

این مهمان سرای پاریسی که بورخس گزیده بود چندان دور از جهان آشارس نبود می شد دکور یکی از داستان های شگفتش آنجا که هزارتوها در یکدیگر می تنیدند باشد با آن راهروهای پیچاپیچ حلزونی روبه بالا دانه هایی پیچاپیچ درهم تنیده که زمین را به گنبد می رساند و برای رسیدن به اطاق ها گذر از آنها ناچاری بود. از سقف گرد شیشه ای روشنائی کم سویی بر زمین دایره ای شکل از مرمر می تابد و چنین می نماید آینه ای ست برای سقف و از پایین تا بالا دیوارهایی است به هم پیچیده و آذین یافته از الهه هایی کوچک و

کهن که چهره‌شان با روشنی کم‌رنگی که از جایی ناپیدا می‌تابد نیمه‌روشن گشته است پرتویی زرد زرین رنگ‌پریده که فضا را جادویی و وهم‌انگیز می‌نمایاند.

اما بورخس آن کوری که ما را به هزارتوها می‌برد نمی‌تواند آن‌جا را ببیند ولی بی‌گمان آن را حس می‌کند و وجود خویشتش را در ضمن آن حس می‌کند. آن روز ماریاکوداما مرا به نزدش برد. همو که بورخس دو ماه پیش از مرگش با او ازدواج کرد و مجموعه‌های شعری خود را به او پیشکش کرده بود؛ «شماره» و «توطئه‌گران». و در پیشکش نامه‌ای که نگاشت اندکی از باورها و مشرب فلسفی‌اش را نمایاند: «هر دهشی حقیقی دهشی از دوسوست به جز آن سکه پول بی‌ارزش که صدقه مسیحی در دست فقیر می‌افکند. آن کس که می‌بخشد خود را از آنچه داده است محروم نکرده است چرا که بخشیدن و قبول بخشش هر دو یک چیزند.

بی‌گمان پیشکش کردن کتابی چنان دیگر کارهای گوناگونی جادویی است و می‌توان آن را بدینسان نگریست:

«راهی زیباتر برای نام بردن و اینک من نام تو را می‌برم ماریاکوداما چه بسیار بامدادان چه بسیار دریاها و چه بسیار بوستان‌ها در شرق و در غرب و چه بسیار ویرزیل»

ضمن همین نوشتار پی می‌گیرد بورخس: «این کتاب ملک تو است ماریاکوداما. آیا نیازی است گفته شود این نام متضمن غروب خورشید و آه‌گوزن‌های - نارا^(۱) - و شب تنهامانده و بامدادان پریها و جزیره‌های جدا جدا و دریاها و صحراها و باغستان‌ها و هر آنچه فراموشی می‌پراکند و آنچه با یاد دگرگون می‌یابد و صدای بلند اذان‌گو و مرگ هاکیوود^(۲) و کتاب‌ها و کنده‌کاری‌ها نمی‌توانیم ببخشیم مگر پیش‌تر آن را بخشیده باشیم. نمی‌توانیم ببخشیم مگر پیش‌تر ملک آن دیگر شده باشد. در این کتاب چیزهایی است که همیشه از آن تو بود. چه رازی است این پیشکش! بخشیدن رمز و رازها!»

هنگامی که بر او وارد شدم در اطاق شماره ده بر تخت آرمیده بود و چون بودم را حس کرد برخاست و لبه تخت نشست. آنگاه یافتن عصایش را پی گرفت و آن را با هر دو دست گرفت و بر آن تکیه کرد. روبه من آورد با چشمانی باز که نمی دیدند و با صدایی پیچ و وار و خسته گشته گفت: «این یک عصای چینی است می پسندی؟» و خندان گفتارش را ادامه داد: «نمی توانم توجه مردم به من را بفهمم آیا تو یکی از همین هایی؟»

این گفتار گرچه به رُویه ساده است اما به راستی چیزی از طنز در آن است که دیدگاهش را درباره ادبیات و جهان پیرامونش می رساند.

در نخستین صفحه کتابش - حماسه بنونوس آیرس - خواننده را متوجه می کند که او تفاوتی میان دو نیستی نمی بیند: نیستی خودش و نیستی خواننده اش. چرا که پیش آمده ها خواسته اند او نویسنده باشد نه خواننده.

در آن دیدار بورخس برخی از کُریش های برجسته اش را شمرد: کتابخانه پدرش نخستین خواندن هایش هزار و یک شب اندلس شعر و ناپایتی. ... گفت شرق جهانی است که کشف آن بایسته است و بایسته است نورافکن ها را برانداخته های دیرینش تابانید. و پرسش داشت که آیا خود شرقیان می دانند شرق وجود دارد! و باشتاب دودلی اش را در این باره نمایاند آنگاه از سیاست گفت به دست راستی بودن شهره بود با آن همه گمان و بی گمانی های پراکنده اش و آشوب گرای اش. و از تصریحات پیاپی اش: «هیچ فایده ای در سیاست نمی بینم. در دویدن پی مال و جایگاه. همه این چیزها از من دورند ... از ناسیونالیسم و درگیری های آن بدم می آید. می کوشم هم وطنی در این جهان باشم

و آنگاه تاجی چنین بر سر گفته هایش نشاند: «به جهان و زندگانی خویش می نگرم و چیزی در نمی یابم».

چنین است بورخس می آید با بسیار پرسش که در انبان داری و خود او را پرسش می یابی. در خانه اش می کوبی و او را می جویی و او از تو می پرسد

کیست آدمی بایزید بسطامی را به یاد می آورد؛ «مرد در خانه او را کوبید بایزید گفت چه می خواهی؟ گفت بایزید را. گفت من نیز بیست سالی است او را می جویم.»

این است چگونگی بورخس سایه ای در جست و جوی خویش میان شخصیت هایی که در نوشتارهایش آورد با همه تعداد و تنوع شان و هنگامی صبح چهاردهم یونیو در ژنو مرد در کتابخانه اش را باز گذاشت و از مادر مرکز هزارتو جدا شد.

چون به سخنانش گوش فرامی دهی یا نوشته هایش و آثارش را می خوانی احساس می کنی در کتابخانه ای در گردشی می بینی در حال گوش دادن به گروهی ادیبان و فیلسوفان هستی به همه با هم و در یک دم. کتابخانه ای به بسندگی گفت و گو می کند هنگامی که او گفت و گو می کند و از بسیاری نام ها و آورده هایش از مؤلفان و مصنفان حس می کنی حروف که از چشمانش غایبند همه در صدایش گرد آمده اند.

- چه چیزی برتر از نابودی و از یاد رفتن برای مان پیش خواهد آمد؟
- سرنوشت نامم چه اهمیتی برایم دارد!
- «هزار و یک شب» با آن جایگاهی که دارد نویسنده اش معلوم نیست.

و اگر بورخس از مرگ هراسی ندارد پس از چه چیز می ترسد؟
- می هراسم گاهی از زیبایی جمال هنگامی سوئینر می خوانم یا روستینی یا بیتس یا وردزورث. گاهی پیش از نوشتن می ترسم. در این زمینه چه می دانم؟ کیستم من تا کنار ویرژیل و ستیفنس باشم؟
و همین وادارش نمود نامش در کتابخانه اش غایب باشد، آنجا هیچ کتابی از او نیست.

نمی‌شود آسان گفت از کجا آمده است. یا به کدام از انبوه باشنده‌ها تبار می‌رساند به نیشابور و عطار یا به ویرزیل یا به «دستی که یک‌بار گیسوان تورالمس کرد».

و چه‌سان از راو زبانی دیگر که زبان دوم یا سوم یا زبان لالی گویا بود از بیان آن‌هم از بیان دشوار شعر در زبان تازی مُتنبی سر در آورده است احتمالاً در جانستانی که نمی‌دانم کجاست بنونوس آیرس کم‌بینایی که رو به نابینایی ره می‌سپرد تا شرق به گمانم اطلس جغرافیای جداگانه دارد نمی‌دانم چقدر گفتنِ این نمی‌دانم خوب است کارهای شگفتش شگفت‌کاری‌هایش هزار لایه و تودرتوست چرا پس از مدت‌ها دو ماه مانده پیش از مرگ با ماریا کودامایش کابین بست؟ و از آن دو ماه چه‌سان رد شد و مُرد؟ و آیا خدای شخصیش همراه بود؟ خدایی که چندان همانندی با لاهوت ریلکه نداشت و او را به اسرائیل برد نه به مصر! ارغوان صور را پی گرفت نه قتلگاه کُفر قاسم! اما نمی‌دانم من پیوند هویدایی می‌یابد با رسیدنم به الاحلام المشرقیه و عیسی مخلوف.

اینجا در فارسی دل‌سپاری چندانی با او نداشتیم تا آن‌که سال‌ها پیش در بخش عربی نمایشگاه کتاب تهران با کتاب مخلوف دیداری ناگهانی داشتیم:

رقم الكتاب للمعرض: 900371044

العنوان: الأحلام المشرقية

المؤلف: عيسى مخلوف

الناشر: دارالنهار

انسعر الاولى] (ریال): 137500

قیمت دوریال اول ۱۳۷۵۰۰

الخصره: 20%

السعر النهائي (ریال): 110000

و گشودم بورخس بود و همین را که واپسین نسخه بود با خواهش بسیار و با فشاری بی‌شمار از آنم ساختم.

خود کندوست تیز و تند گشتند در شعرهایش زنبورها بند و نیش و نوش یکجا دارند از دور اگر بنگری خسته می‌گرددی خودش ترجمه را به سختی ممکن و نزدیک ناممکن می‌دانست خسته می‌گرددی از هاله انبوه زنبورها مگر کسی برآید و مدخلی نماید و تو را بچشاند نیش! یا بنوشاند شهد و نوش او بر این بود که برترین بازگردانی شعر مدخلی بیش نیست. و عیسی مخلوف مدخل بود بی‌گمان با او دوست شد و دیدارها داشت و خود زبان‌دان و ادیب بود و قابلیت مدخل بودن داشت زبان بورخس می‌دانست و ادیبی برومند بود و برای من بیشتر بود دستم می‌گرفت و به درون بیت می‌برد بیت! در دوگانگی اش لخت شعر و خانه و اگر ۷ شماری بسنده است بر سنگ گور بورخس است.

بارویه رو شد شعر او بارها دچار دودلی می‌شوید و به تکرار رو می‌آورد گرچه این رفتار آمد شما را خسته نمی‌کند که دست بردارید دودلی‌یی که دچارش گشته‌اید همیشه تلخ نیست و خوشایند است و ادامه می‌دهید

هزارتویی دیگر دودلی دیگر!

کوچه تنگ بود از کم بینایی آغاز داشت و به نایبایی رسید و آن اندک که دیده بود او را در هم پیچید کوری ای که بر کوریش افزود و نخواند و ندانست «مگر کیش چیزی است جز دوست داشتن» و در وهم کوری شمشیر دید

«من سربازم و به فرمان تیمور و عمر به کتاب سوزی می روم» و ناگاه ماند که وضوح کلمه از تقدیس می آید نه از آن خدنگ که گلوی شیر خواره تشنه را گوش تا گوش می بزد آن هم به نام کیش!

داشت ها اندک بودند پس جای نداشت هایش را رویا گرفت رویا هم گاهی کز راه بود و او را می پیمود خودش که نایب بود به ناچار از کفچه های مانده از آغاز از پشت میس می نوشید و گاه جامه دودلی می پوشید در پرسش های بسیار و در هزارتوهایش

اینک پابه پای پیایی سالیان

رنگ های زیبای دیگر هجرت کردند از من

و برایم روشنای پوشیده ماند

سایه مبهم -

حالا پس از آن همه دیدگاه و مناظر پراکنده و اینجا آنجایی هایش تنها راه برای نزدیک شدن به ساحت او و به او و او را دیدن آن است که شیشه پنجره را با بکشیم و مه آگینش سازیم و در مهی تار او را در آن سو بنگریم.

مدخل - همان که او آن را نامید - در صورتی میسر خواهد شد که تو کمی بورخس گردی پس برویم و بی میز پینگ پونگ بر سطح زرین گندم زار پینگ پونگ کنیم خواهیم دید توپ از چشم نمی افتد یا نه چشم از توپ نمی افتد مگر زرباکار صدای توپ را بشکند با تیزی درخش حرامش

یا نه شبانه به بازی رو آریم در شبی روشن از سپاه ستارگانی به فرماندهی ماه! آن ماه که او را به پساگاهی واداشت ببیند وقت چونان سیمی پیر افتادنی است دو ماه دیگر خواهم مُرد. ماریا هم جای خالی مادرم را گرفته و هم آغوش و هم چشم و سیب پیر افتادنی است دو ماه دیگر! بهتر است از بخش هزار توی خطا بیرون آیم و راه نرفته ام را پیمایم.

م. مؤید

www.ketab.ir

۱. گوزن های نارا: در حوالی شهر نارا در ژاپن / در اسطوره ها مقدس بودند / هم اینک گرچه مقدس نیستند اما محترمند / هنگام ناروایی های طبیعت چونان زلزله به همین شهر نارا پناه می آورند.

۲. سِر جان هاکیوود Haukevvod / سرباز انگلیسی / رهبر مزدوری در ایتالیا / نام دشوار او تنوع زیادی یافت / در ایتالیا او را جان زیرک می شناختند / در انگلیس و ایتالیا پوشیده اسطوره بود / پائلو اوچلو در ۱۴۳۶ م پرتوهای بزرگ و برجسته از او ساخت که در فلورانس است و سالیانه میلیون ها از آن بازدید می کنند.